

# روش‌شناسی بنیادین مفهوم «سنت» در اندیشه آنتونی گیدنز با رویکردی انتقادی<sup>۱</sup>

علی خدیوی (نویسنده مسئول)<sup>۲</sup>

نعمت‌الله کرم‌اللهی<sup>۳</sup>

## چکیده

از آنجا که تصویر گیدنز از جهان مدرن متأثر از تعریف وی از مفهوم «سنت» است، در این مقاله با بهره‌گیری از روش‌شناسی بنیادین و رویکرد انتقادی، مفهوم «سنت» در اندیشه گیدنز بررسی شد. بررسی‌ها نشان داد که مفهوم سنت دارای دو معنای مدرن و دینی است. سنت دینی از شریعت سرچشمه می‌گیرد و از دوام، ثبات و استمرار زمانی برخوردار است. در مواردی هم که تغییر زمانی را می‌پذیرد، همچنان از چهره‌ای ازلی، باطنی و ابدی بهره‌مند است. و واژه بدعت مفهومی است که نقطه مقابل سنت قرار دارد. اما در تعریف مدرن، سنتی که در برابر تجدید قرار می‌گیرد سنت اجتماعی است، که کهنگی از آن استشمام می‌شود و دوام و استمرار و قداست نیز عارضه‌ای است که به اصرار پیروان، بر آن تحمیل می‌شود. بنابراین میان مفهوم سنت به معنای دینی با مدرن شدن به معنای نو شدن و روز آمدی، تضادی بنیادین وجود ندارد، بلکه مدرن شدن به معنای غربی شدن است که منجر به انقطاع و حذف سنت دینی و هویت افراد و جوامع می‌شود و انسانها را از عرصه یقین به وادی شک و تردید می‌کشاند.

واژه‌های کلیدی: سنت، مدرنیته، آنتونی گیدنز، نظریه ساخت‌یابی

۱. تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۲/۱۲؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۶/۳۰

۲. استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه صنعتی سهند تبریز؛ دانش‌آموخته دکتری سیاست‌گذاری فرهنگی دانشگاه باقرالعلوم (ع)؛  
a.khadivi51@gmail.com

۳. دانشیار گروه علوم اجتماعی دانشگاه باقرالعلوم (ع)؛  
n.karamollahi@gmail.com



## مقدمه

تفسیری که آنتونی گیدنز از مدرنیته دارد، مبتنی بر مفاهیمی مانند: «جهانی شدن»<sup>۱</sup>، «ازجاکندگی»<sup>۲</sup>، «انقطاع»<sup>۳</sup>، «راه سوم»<sup>۴</sup> و بازاندیشی است. این مفاهیم هر یک به نوعی علیه سنت‌های اجتماعی و دینی در جوامع به پا خاسته‌اند. چنین القا می‌شود که گذر از سنت‌ها و کرنش در برابر مدرنیته سرنوشت محتوم بشر امروزی است؛ و مطابق دیدگاه گیدنز انسان مدرن به نوعی از مکان، زمان، و سنت‌ها و نمادهای فرهنگی گذشته خویش بریده شده است و تضاد مدرنیته با سنت، از ویژگی‌های ذاتی مدرنیته است. سه ویژگی جدایی زمانی- مکانی (گسست میان زمان و مکان)، تحول سازوکارهای ازجاکندگی و تخصص بازاندیشانه دانش، باعث می‌شوند زندگی اجتماعی شبیه سواری بر «گردونه بی‌مهاری»<sup>۵</sup> و خارج از کنترل تبدیل شود (گیدنز، ۱۳۹۴، ص ۴۶). این تضاد و تقابل در عصر حاضر به دلیل تولید نظام‌های جدید اجتماعی- سیاسی (همان، ص ۳۳) و افزایش شتاب و پهنه دگرگونی‌ها و ماهیت ذاتی نهادهای مدرن مانند شهرنشینی مدرن یا نظام سیاسی دولت- ملت بین نهادهای اجتماعی مدرن و سازمان‌های سنتی است که منجر به انقطاع می‌شود (همان، ص ۴۶).

این نوع نگرش، مبتنی بر تعریف خاصی از سنت است که با نگاه اسلامی از سنت، در تقابل است. بنابراین تلاش خواهد شد ضمن ترسیم تصویری از دیدگاه اسلام درباره سنت، دیدگاه گیدنز در این خصوص نقد شود و با بهره‌گیری از ظرفیت روش‌شناسی بنیادین، به دنبال یافتن پاسخی مناسب به این پرسش هستیم که چگونه گیدنز به چنین ایده‌ای دست یافته است. به همین دلیل، ابتدا زمینه‌های وجودی معرفتی و غیرمعرفتی اندیشه گیدنز بررسی، و سپس دیدگاه وی در باب «سنت» از منظر اندیشه اسلامی نقد خواهد شد.

## پیشینه

درباره اندیشه‌های گیدنز پژوهش‌های فراوانی انجام شده است. این پژوهش‌ها را می‌توان به چند دسته تقسیم کرد: الف) پژوهش‌هایی که به شرح و تفسیر دیدگاه‌ها و نظریه‌های گیدنز، همچون نظریه ساخت‌یابی پرداخته است و پژوهش‌هایی که تلاش کرده‌اند برخی از مفاهیم موجود در چارچوب فکری و نظری گیدنز را مطالعه کنند؛ ب) پژوهش‌های تطبیقی و مقایسه‌ای نیز در این میان کم نیستند که هدفشان مقایسه میان اندیشه ایشان و فلاسفه و حکمای اسلامی است؛ ج) رویکرد انتقادی به اندیشه گیدنز نیز

1. Globalization
2. Disembodiment
3. Discontinuity
4. Third way
5. Juggernaut

موضوعی است که مورد توجه تعدادی از پژوهشگران قرار گرفته است؛ از جمله: مبانی اندیشه آنتونی گیدنز؛ نظریه پرداز ساخت‌یابی (لکزایی، ۱۳۸۹)؛ و نقد نظریه فرهنگی آنتونی گیدنز (بهشتی‌راد، ۱۳۹۵)؛ و ارزیابی نظریه گیدنز در باب دین و دنیوی‌شدن بر اساس مبانی اسلامی (عادل، ۱۳۹۵) و... اما هدف این مقاله بررسی رویکرد گیدنز به مفهوم سنت است. در این راستا محقق تلاش می‌کند با نقد دیدگاه ایشان درباره مفهوم سنت، نه تنها از قرائت مرسوم جامعه‌شناسان مدرن، حتی از سنت‌گرایان مدرن نیز گذر کند و با ارائه تعریف دینی و اسلامی از سنت، این مفهوم را از میدان بازی تقابل ساختگی میان مفاهیم که در عصر مدرنیته مرسوم شده است، رها سازد و به تعریف جدیدی از سنت بپردازد که کهنگی و فرسودگی در آن راه ندارد، بلکه ظرفیت نو شدن در همه اعصار را نیز دارد.

### چارچوب نظری؛ روش‌شناسی بنیادین به مثابه نظریه و روش

هدف اصلی هر نظریه این است که تا حدی واقعیت را نشان دهد و آن را تبیین و تشریح و تفسیر کند. حتی می‌توان گفت بدون نظریه، فهم واقعیت غیرممکن است. نظریه، انسان‌ها را متعهد می‌کند تا جهان را ببینند و بر جنبه‌های ویژه و خاصی از واقعیت تمرکز کنند. همچنین نظریه می‌تواند چارچوبی بسازد که در آن، می‌توان مشاهدات از واقعیت را جای داد و الگوی فکری را توسعه داد و با انسجامی منطقی و عمیق، مجموعه‌ای از ایده‌ها و فرضیه‌ها را با یکدیگر مرتبط ساخت (مارش، استوکر، ۱۳۷۸، ص ۴۳-۴۴).

بنابراین روش‌شناسی بنیادین به مثابه یک نظریه و روش است؛ از آن جهت که از مبانی هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی و انسان‌شناسی بحث می‌کند، یک نظریه است؛ هستی‌شناسی، با پرسش از وجود پدیده، یعنی «چه چیزی هست؟ و چه چیزی وجود دارد؟» کار دارد؛ معرفت‌شناسی از چگونگی شناخت و معرفت بحث می‌کند و با پرسش «چگونه درباره آنچه می‌دانیم، شناخت حاصل کرده‌ایم؟» در ارتباط است؛ و از آن جنبه که در انتخاب راهبردها و استراتژی‌های تحلیلی و طراحی پژوهش به محقق کمک می‌کند و شیوه انجام یک پژوهش را روشن می‌کند (همان، ص ۱۳) روش به حساب می‌آید.

«روش‌شناسی بنیادین» شامل مجموعه مبانی و اصول موضوعه‌ای است که نظریه علمی بر اساس آنها شکل می‌گیرد و مسیری را برای تکوین علم پدید می‌آورد (پارسانیا، ۱۳۹۰، ص ۷۵). این نظریه مبانی و عوامل شکل‌گیری نظریه‌ها را به دو بخش مبانی معرفتی و عوامل غیر معرفتی یا عوامل درونی و بیرونی تقسیم می‌کند و برای هر یک نیز سهمی در شکل‌گیری نظریه قائل می‌شود.

یکی از اصول روش‌شناسی بنیادین، آن است که هر نظریه بر روی برخی از اصول موضوعه و مبادی هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و انسان‌شناختی بنا شده است. میان این مبانی نیز حتماً ربط منطقی وجود دارد و این ارتباط با روش خاصی به هم گره زده شده است. این‌گونه عوامل و زمینه‌ها را «عوامل و زمینه‌های معرفتی نظریه» می‌گویند. زمینه‌های معرفتی شامل مبادی، روش، رویکرد و مکاتب می‌شود،



اما زمینه‌های غیر معرفتی، مربوط به عواملی است که یا بیشتر به جنبه فردی، مانند: شخصیت، نبوغ، انگیزه، خانواده، تجربیات زیستی و خصوصیات روانی صاحب نظریه ربط دارد و یا با عوامل محیطی، اعم از عوامل اقتصادی، سیاسی، نظامی و ایدئولوژیک در ارتباط است که صاحب نظریه در چنین ساختاری زیسته و تولید اندیشه کرده است (همو، ۱۳۹۲، ص ۸-۲۸).

روش‌شناسی بنیادین نه تنها به شکل‌گیری نظریه‌ها، بلکه به چگونگی بازتولید آنها و فرایند تکامل و تعدیل آنها نیز توجه دارد و معتقد است این عوامل معرفتی و غیر معرفتی در عرصه فرهنگ همدیگر را پیدا می‌کنند و علاوه بر تأثیرگذاری بر حوزه فرهنگ، از آن نیز متأثر می‌شوند (همان). بازخورد و نحوه تعامل نظریه با فرهنگ، مجدداً به صاحب نظریه منتقل می‌گردد و موجب تکامل اندیشه و حل ابهامات آن می‌گردد.

روش‌شناسی بنیادین در مقابل «روش‌شناسی کاربردی» قرار دارد. روش‌شناسی کاربردی شناسایی یک نظریه علمی در حوزه‌های معرفتی مرتبط با آن نظریه را بر عهده دارد؛ اما روش‌شناسی بنیادین، ناظر به روشی است که مسیر تولید و شکل‌گیری نظریه را نشان می‌دهد (کرم‌الهی، دهقانی، ۱۳۹۳، ص ۱۲۹) و از آن جهت روش به حساب می‌آید که دارای چارچوب و نظام مفاهیمی است که امکان بررسی و شناسایی فرایند شکل‌گیری نظریه در علوم اجتماعی را به محقق عطا می‌کند و مبانی و عوامل مؤثر در شکل‌گیری نظریه را کشف می‌کند؛ پژوهشگر نیز به وسیله آن می‌تواند نظریه را در محک داوری قرار دهد و نقد کند.

### آشنایی با گیدنز

آنتونی گیدنز<sup>۱</sup> متولد سال ۱۹۳۸ میلادی، در شهر لندن، و دانش‌آموخته رشته‌های جامعه‌شناسی و روان‌شناسی است. تدریس در دانشگاه‌های انگلستان، کانادا و آمریکا و ریاست مدرسه اقتصادی و علوم سیاسی دانشگاه لندن (LSE)<sup>۲</sup> از سوابق ایشان است. گیدنز کار علمی خویش را با شرح، تفسیر و نقد نظریه‌های اجتماعی مدرن و آثار افرادی همچون مارکس وبر و دورکیم شروع کرده است و از اندیشه اندیشمندانی همچون دورکیم، مارکس وبر،<sup>۳</sup> گافمن،<sup>۴</sup> ویتگنشتاین،<sup>۵</sup> پارسونز،<sup>۶</sup> هابرماس<sup>۷</sup> و

1. Anthony Giddens
2. The London School of Economics and Political Science
3. Max Weber
4. Erving Goffman
5. Ludwig Josef Johann Wittgenstein
6. Talcott Parsons
7. Jürgen Habermas

فوکو<sup>۱</sup> تأثیر پذیرفته است. نوشته‌های گیدنز فقط در حوزه جامعه‌شناسی نیست، بلکه شامل حوزه‌های متنوعی از جمله نظریه‌های اجتماعی، ساختار طبقاتی، نخبگان و قدرت، ملت و ملیت‌گرایی، خانواده و روابط انسانی، جنسیت و اندیشه سیاسی می‌شود (جلایی‌پور، ۱۳۸۴، ص ۱۴).

گیدنز با تلاش فراوان توانست خود را متفکر اصلی سوسیال دموکراسی جدید معرفی کند (فیلیپ کسل، ۱۳۸۳، ص ۲۹) و در سطح متفکرانی همانند بوردیو،<sup>۲</sup> هابرماس، جفری الکساندر،<sup>۳</sup> و رندال کالینز<sup>۴</sup> قرار گیرد (جلایی‌پور، ۱۳۸۴، ص ۱۶). بنابراین زندگی علمی گیدنز را می‌توان به دو بخش عمده تقسیم کرد: فصل اول که در آن به ابداع نظریه ساخت‌یابی و حل معضل دوگانگی عامل و ساختار، و تبیین نگرش و تفسیر اختصاصی خویشتن از مدرنیته می‌پردازد؛ و دوره متأخر که در آن، به دلیل درگیری میدانی با تحولات اجتماعی و شکل‌گیری ساختارهای اجتماعی جدید، درباره مفاهیمی مانند «فاصله‌گیری زمانی و مکانی»، «ازجاکنندگی»، «جهانی شدن» و «راه سوم» سخن می‌گوید و به‌عنوان آخرین مدرنیست، رسالت خود را تکمیل پروژه ناتمام مدرنیته می‌داند (همان، ص ۱۴).

گیدنز آثار علمی فراوانی دارد که محصول چند دهه تلاش و تجربه وی است. از آثار علمی گیدنز می‌توان به کتاب‌های سرمایه‌داری و نظریه اجتماعی نوین (۱۹۷۱)، ساختار طبقاتی جوامع پیشرفته (۱۹۷۳)، مسائل اصلی در نظریه اجتماعی (۱۹۷۳)، نقدی امروزی بر ماتریالیسم تاریخی (۱۹۸۱)، بنیاد جامعه: طرح نظریه ساخت‌یابی<sup>۵</sup> (۱۹۸۴)، دولت-ملت و خشونت (۱۹۸۶) و سیاست، جامعه‌شناسی و نظریه اجتماعی (۱۹۹۵) اشاره کرد. همچنین آثاری چون: وری چپ و راست (۱۹۹۴)، راه سوم: احیای سوسیال دموکراسی (۱۹۹۸)، جهان رهاشده (۱۹۹۹)، راه سوم و نقدهای آن (۲۰۰۰)، در آستانه زندگی با سرمایه‌داری جهانی (۲۰۰۰)، بحث جهانی راه سوم (۲۰۰۰) و حزب کارگر جدید باید به کدام سو برود (۲۰۰۲).

### مفهوم سنت در اندیشه گیدنز

برای روشن شدن مفهوم سنت در اندیشه گیدنز، علاوه بر سنت، مفهوم مدرنیته نیز باید از دیدگاه وی بررسی شود؛ چراکه این دو مفهوم به‌نوعی امری متضاد در اندیشه گیدنز به حساب می‌آیند. گیدنز در تعریف سنت می‌گوید: سنت شیوه متمایزی از تنظیم گذشت زمان را بازتاب می‌دهد. در سنت، زمان برگشت‌پذیر، و زمانمندی تکرار و تحت تسلط منطق تکرار است و گذشته، وسیله‌ای برای

1. Paul Michel Foucault
2. Pierre Bourdieu
3. Jeffrey Alexander
4. Randall Collins
5. Structuration



تکرار سازماندهی آینده است؛ و روی به گذشته داشتن که از ویژگی سنت است، با دیدگاه مدرنیت تفاوتی ندارد مگر از این جهت که به جای نگاه به پیش، نظر به پس (گذشته) دارد. از دیگر ویژگی‌های سنت، حفظ اعتماد به تداوم گذشته و حال و آینده است (گیدنز، ۱۳۸۵، ص ۹۱).

بنابراین سنت در اندیشه گیدنز خصلتی رهواره دارد و رهواره بودن صرفاً التزام به عادت نیست، بلکه معنادار است. همچنین زمان و مکان نیز ابعاد بی‌محتوا نیستند، بلکه در ماهیت فعالیت‌های زندگی ریشه دارند. در چنین جوامعی سنت با مناسک پیوند خورده است. ممکن است مناسک جنبه اجباری داشته باشند، اما عمیقاً آرام‌بخش‌اند.

با این وصف، سنت در اندیشه گیدنز با زمان درگیر است. سنت امری است که تمایل به گذشته دارد و به سبب استمرار کار تفسیری که در مسیرهای اتصال آینده به گذشته دارد، ماندگار می‌شود و به دلیل محتوای هنجاری و اخلاقی، سنت به الزام‌آور بودن متصف می‌شود و علاوه بر هست‌ها، باید‌ها را نیز در جامعه متذکر می‌گردد (حاجی‌حیدری، متقی‌زاده، ۱۳۹۱، ص ۸۳-۱۴۰).

از این جهت، گیدنز مدرنیته را در تضاد با سنت تعریف می‌کند و معتقد است جامعه مدرن چیزی است که آمده تا سنت را منحل کند (همان). این تضاد به‌گونه‌ای است که جوامع به هر میزان که پسااستنی‌تر می‌شوند، بیشتر علیه سنت عمل می‌کنند. پس اگر جوامعی فکر می‌کنند بدون حذف سنت و سنت‌زدایی، می‌توانند به جهان مدرن دست یابند، سخت در اشتباه هستند (گیدنز، ۱۳۸۴، ص ۳۰).

گیدنز دلیل این امر را با ارائه تحلیلی از منظر زمان درباره سنت و مدرنیته، بیان می‌کند و معتقد است دورنما و چشم‌انداز مدرنیته و سنت‌های حاکم بر جوامع، با هم متفاوت‌اند و اگر در جامعه‌ای سنت حاکم باشد، گزینه‌های عمل، از پیش برای افراد تعیین شده است. سنت‌های گذشته، مسیر آینده را در چنین جوامعی تعیین می‌کنند؛ اما در عصر پسااستنی، تقیدی به حفظ میراث گذشتگان نیست و گزینه‌ها حداقل تا جایی که قانون و افکار عمومی و گاهی دولت‌ها اجازه می‌دهند، باز هستند (همو، ۱۳۹۴، ص ۳۰).

گیدنز دستور سنت را در جوامع، امری قطعی و دستوری می‌داند و از این رو به سنت بدبین است و با نقل‌قولی از کارل پوپر- که همه علوم بر شن‌های روان استوارند- دنیای مدرن را به کشتی شناور و بی‌لنگر در میانه جهان علوم تشبیه می‌کند که هیچ علم و دانشی در آن قطعی و یقینی نیست (همان، ص ۳۵).

گیدنز در تبیین تفاوت جامعه سنتی با مدرن، از مفاهیمی خاص، از جمله از دو مفهوم «انقطاع» و «ازجاکنندگی» استفاده می‌کند که هر یک بر تضاد زمانی و مکانی سنت با مدرنیته دلالت دارند. گیدنز با بازگو کردن دستاوردهای دنیای مدرن، معتقد است انقطاع انسان مدرن از سنت‌ها و ازجاکنندگی مردم از محل و موقعیت‌های زیست واقعی و هویت‌های گذشته، از ثمرات مدرن شدن جوامع است

(خانیک، ۱۳۹۲، ص ۶-۳۲). انقطاع و ازجاکنندگی جوامع در اندیشه گیدنز امری ساختارمند و نظام‌مند است که گیدنز از آنها به «نشانه‌های نمادین» و «نظام‌های تخصصی» تعبیر می‌کند. منظور گیدنز از نشانه‌های نمادین، وسایل تبدالی است که بدون توجه به ویژگی‌های افراد و گروه‌هایی که از آنها استفاده می‌کنند، می‌توان آنها را در فرصت‌های گوناگون به گردش درآورد و «پول» یکی از همین ابزار نمادین است؛ پول میان فرد و دارایی‌هایش فاصله ایجاد می‌کند (گیدنز، ۱۳۹۴، ص ۲۲) و منظور گیدنز از نظام تخصصی، سیستم‌ها و نظام‌های انجام کار فنی یا مهارت تخصصی است که حوزه‌های وسیعی از محیط‌های مادی و اجتماعی زندگی کنونی انسان مدرن را سازمان می‌دهند (همان، ص ۲۴).

گیدنز دلیل انقطاع را نیز متذکر می‌شود که به زمان و مکان، برگشت بردارد. وی انقطاع را اتفاق نادری می‌داند که تاریخ با از دست دادن تداوم خود و شتاب گرفتن دگرگونی‌ها (تحولات) بدان دچار شده است. انقطاع انسان مدرن از میراث گذشتگان، محصول ارتباطات سریع الکترونیکی و کش آمدن روابط اجتماعی انسان‌ها در طول زمان و مکان است (درخشه، مسرور، ۱۳۹۸، ص ۲۹-۵۱).

یکی دیگر از تفاوت‌های جامعه سنتی با مدرن، در امر هویت شخصی افراد است. هویت شخصی در واقع همان چیزی است که فرد به آن آگاهی دارد. گیدنز معتقد است برخلاف جوامع سنتی که هویت توسط سنت‌ها شکل می‌گیرد، در جوامع مدرن هویت شخصی چیزی نیست که در نتیجه تداوم کنش‌های اجتماعی فرد به او تفویض شده باشد، بلکه فرد باید آن را به‌طور مداوم و روزمره ایجاد، و در فعالیت‌های بازتابی خویش از آن حفاظت و پشتیبانی کند (گیدنز، ۱۳۸۵، ص ۸۱) و به‌طور مداوم هویتش را خلق و تصحیح کند و پرسش‌های «من کی هستم و چرا این شدم» را تکرار کند. بنابراین در چنین جوامعی، هویت پروژه‌ای بازانديشانه به حساب می‌آید و این امر، زمینه شک و احساس پوچی افراد جامعه را فراهم می‌کند (سلیمی، ۱۳۹۲، ص ۱۴۶).

البته مفهوم بازانديشي در اینجا به معنای تفسیر و توضیح سنت نیست، بلکه امری فراتر از آن است و وارد حیطه بازتولید نظام اجتماعی و سیاسی نیز می‌شود (ایزدی اودلو، ۱۳۸۸، ص ۲۹-۳۱). «بازانديشي» مفهومی است که گیدنز با طرح آن در واقع به جنگ با سنت می‌رود. در بازانديشي، عناصری از زندگی انسان مدرن که سنتی به نظر می‌آیند، باید مورد بازانديشي قرار گیرند و سنت‌ها در دنیای جدید به‌طور کلی حذف یا استحال شوند و دوباره در جریان زندگی افراد قرار گیرند (گیدنز، ۱۳۹۴، ص ۲۷).

گیدنز در عین اظهار نگرانی از عواقب مدرنیته، راه برون‌رفت را در برگشت به هویت گذشته و سنت‌ها نمی‌داند، بلکه معتقد است هویت‌های ملی تنها در صورتی می‌توانند ادامه حیات دهند که هویت جهانی جدیدی پیدا کنند و جهان‌وطن شوند؛ با این توضیح که شهروند جهانی بودن، تقابلی با پذیرش شهروندی یک ملت ندارد، بلکه نیازمند پذیرش کثرت‌گرایی فرهنگی در عرصه جهانی است (سلیمی، ۱۳۹۲، ص ۱۴۶).



گیدنز برای بیان تفاوت‌های جامعه مدرن با جامعه پیشامدرن (سنتی)، از دو مقوله «محیط اعتماد» و «محیط مخاطره» نیز استفاده می‌کند و برای اعتماد در جوامع سنتی، چهار زمینه محلی را ذکر می‌کند. نخستین زمینه اعتماد، نظام خویشاوندی است که در محیط‌های سنتی، ساختاری نسبتاً ثابت برای سازماندهی روابط اجتماعی در راستای زمان و مکان را فراهم می‌سازد. دومین زمینه، زمینه اجتماع محلی است. منظور از اجتماع محلی، تأکید بر اهمیت روابط محلی سازماندهی شده بر مبنای مکان است؛ جایی که هنوز مکان بر اثر روابط فاصله‌دار زمانی- مکانی دگرگون نشده است. محلّیت در محیط‌های پیش از مدرن، کانون و مرکز ایجاد امنیت وجودی به شیوه‌هایی است که در شرایط مدرنیت اساساً از بین رفته‌اند. زمینه سوم، نفوذ کیهان‌شناسی مذهبی است. به تعبیر دیگر، باورهای مذهبی هستند که ایجاد اعتماد می‌کنند و با تفسیرهای اخلاقی و عملی از زندگی اجتماعی و عملی، برای انسان‌های مؤمن، محیطی از امنیت روانی را ایجاد می‌کنند. گیدنز سنت را چهارمین زمینه اعتمادساز می‌داند؛ یعنی مجموعه‌ای از باورداشت‌ها و عملکردها و شیوه خاصی از سازماندهی آنها که منجر به اعتماد برای تداوم گذشته در حال و آینده می‌شود (گیدنز، ۱۳۹۴، ص ۸۷-۹۶).

گیدنز در کنار بیان زمینه‌های اعتمادساز، به مخاطرات جوامع سنتی نیز می‌پردازد و آنها را در سه گروه تحت سلطه حوادث طبیعی، و خشونت انسانی، و دلواپسی‌های مذهبی دسته‌بندی می‌کند. به باور گیدنز هرچند دین و مذهب می‌تواند پناهگاهی در برابر ناملایمات زندگی روزانه فراهم سازد، می‌تواند سرچشمه ایجاد اضطراب و نگرانی ذهنی برای از دست دادن رحمت الهی نیز باشد.

گیدنز برای دنیای مدرن نیز کانون‌های امنیت و اعتماد و مخاطره ذکر می‌کند که به دلیل فاصله‌گیری زمانی- مکانی، با دوران سنتی متفاوت‌اند (همان). جدول شماره ۱ به مقایسه محیط‌های اعتماد و مخاطره جوامع سنتی با مدرن می‌پردازد.

جدول شماره ۱. مقایسه محیط‌های اعتماد و مخاطره در فرهنگ کار پیش از مدرن و مدرن

عصر مدرن	جوامع سنتی (پیش از مدرن)	زمان
روابط اعتماد مبتنی بر نظام‌های انتزاعی ازجاکنده‌شده	اهمیت شدید اعتماد محلی	زمینه عمومی
۱. روابط شخصی دوستی و صمیمیت جنسی به‌عنوان وسیله تثبیت پیوندهای اجتماعی. ۲. نظام‌های انتزاعی به‌عنوان وسیله تثبیت روابط در راستای پهنه‌های نامشخص زمانی مکانی. ۳. اندیشه ضدواقعی و آینده‌گرایانه به‌عنوان شیوه ارتباط گذشته و حال.	۱. روابط خویشاوندی. ۲. اجتماع محلی به‌عنوان مکان سازنده محیط آشنا. ۳. باورهای مذهبی. ۴. سنت	محیط اعتماد
۱. تهدیدهای ناشی از بازاندیشی مدرنیت. ۲. تهدید خشونت بشری و صنعتی شدن جنگ. ۳. تهدید بحران هویت.	۱. مخاطرات طبیعی. ۲. خشونت انسانی. ۳. مخاطره از دست دادن رحمت مذهبی یا نفوذ جادویی بدخواهانه.	محیط مخاطره



## تحولات اجتماعی - سیاسی تأثیرگذار در اندیشه گیدنز

### ۱. شورش‌های دانشجویی دهه ۱۹۶۰ میلادی انگلستان

تحولات اجتماعی دنیای مدرن، در شکل‌گیری اندیشه گیدنز نقش مهمی ایفا کرد؛ از جمله شورش‌های دانشجویی در دهه ۱۹۶۰ میلادی، موسوم به پدیده ضدفرهنگی ضدسیستمی<sup>۱</sup> که از بریتانیا و آمریکا آغاز شد و به سرعت سایر کشورهای غربی را فراگرفت. از مهم‌ترین درس‌های این تحولات برای گیدنز، توجه به عوامل بروز تنش‌های شدید اجتماعی، همچون تقابل نسل جدید و قدیم، ظهور سبک‌های نامتعارف زندگی همچون هیپی و بوهمینیسم<sup>۲</sup>، پافشاری بر حقوق زنان، انقلاب جنسی و ظهور موسیقی‌های جدید همچون راک و غیره در حوزه فرهنگی - اجتماعی بود. گیدنز پس از ورود به مدرسه اقتصاد و علوم سیاسی لندن و مشاهده شورش‌های دانشجویی دهه ۱۹۶۰ نظریه‌های سیاسی پررنگ‌تری را مطرح کرد (جلایی‌پور، ۱۳۸۴، ص ۱۲).

### ۲. تاجریسم و مشکلات حزب کارگر در انگلستان

یکی دیگر از تحولات مهم عصر گیدنز، تحولات سیاسی انگلستان و به قدرت رسیدن مارگارت تاچر<sup>۳</sup> است. نگاه ایدئولوژیک تاچر به لیبرالیسم، اقتصاد آزاد، و فردگرایی، باعث شد رویکرد ایشان به مسائل سیاسی و اقتصادی و...، به «تاجریسم» تعبیر شود که در قالب اصولی مانند کاهش دخالت دولت در امور اقتصادی، خصوصی‌سازی نهادهای اقتصادی دولتی، کاهش مالیات‌های مستقیم، به‌کارگیری سیاست‌های اقتدارگرایانه، مهار تورم، و مبارزه با سوسیالیسم شکل می‌گرفت.

سوسیالیسم در انگلستان در قامت حزب کارگر تجلی یافت که از زمان فروپاشی شوروی در سال ۱۹۹۱ مثل همه‌جای دنیا با بحران مشروعیت مواجه شده بود. در راستای چاره‌جویی برای این بحران، گیدنز ایده راه سوم را مطرح کرد و جهانی شدن، رشد سریع فناوری اطلاعات، و تغییر در زندگی روزمره را از عوامل اصلی ضرورت دگرگونی در ایده چپ معرفی کرد. بنابراین به کوچک‌سازی دولت و حفاظت از بازار آزاد اعتقاد پیدا کرد. رویکرد گیدنز در راه سوم و ضرورت تحول در حزب کارگر هرچند توسط تونی بلر<sup>۴</sup> - نخست‌وزیر سابق انگلستان - پیگیری شد، به‌نوعی می‌توان گفت متأثر از سیاست‌های تاچر در انگلستان بود (اصطباری، ۱۳۸۶، ص ۱۰).

1. Counterculture of the 1960s
2. Bohemianism
3. Margaret Hilda Thatcher
4. Anthony Charles Lynton Blair



## مبانی معرفتی اندیشه گیدنز

کلیت اندیشه گیدنز به دلیل تأثیرپذیری از اندیشه متفکران عصر مدرن و تحولات اجتماعی-سیاسی این عصر، در چارچوب و پارادایم مدرنیته شکل گرفته و از اصول و مبانی فکری و فلسفی مدرنیته تبعیت کرده است؛ اما روشن شد که عمده‌ترین رویکرد ایشان به سنت، در چندین نظریه، از جمله «نظریه مدرنیت» منعکس شده است. در ادامه به عمده‌ترین مبانی فکری گیدنز اشاره می‌شود.

### ۱. مبانی هستی‌شناختی گیدنز

گیدنز مدرنیته و سنت را بر اساس زمان بازسازی می‌کند و سنت را امری می‌داند که تمایل به گذشته دارد و به سبب استمرار کار تفسیری که در مسیرهای اتصال آینده به گذشته دارد، ماندگار می‌شود. مدرنیته را نیز حاصل گسترش زندگی اجتماعی در زمان و فضا می‌داند (حاجی‌حیدری، متقی‌زاده، ۱۳۹۱، ص ۸۳-۱۴۰). همچنین گیدنز با طرح مفهوم انقطاع تاریخ در دوره مدرن، «نظریه تکامل‌گرایی» را رد می‌کند و معتقد است تاریخ در اواخر قرن هجدهم دچار انقطاع شده و دوره مدرن با ویژگی‌های متفاوت آغاز گشته است. تکامل‌گرایی چنین استدلال می‌کند که سپری شدن زمان، برابر است با تغییر؛ و تغییر، برابر است با تعالی؛ و این یک اصل پذیرفته‌شده در نظریه تکامل‌گرایی جهان رو به تعالی است (درخشه؛ مسرور، ۱۳۹۸، ص ۲۹-۵۱).

به باور گیدنز سنت، عامل مؤثر در ممکنات آینده است. سنت قبل از هر چیز زمان را چنان تنظیم می‌کند که گشادگی افق ممکنات آینده حتی المقدور محدود گردد (گیدنز، ۱۳۸۵، ص ۷۶). سنت در بافت اجتماعی سنتی، نقشی اساسی در پیوند بین کنش و چارچوب‌های وجودی ایفا می‌کند و وسیله معینی را برای سازماندهی زندگی اجتماعی ارائه می‌دهد. در جوامع سنتی، زمان تهی نیست و نوعی «شیوه هستی»، «قاطع» «بی‌چون‌وچرا»، آینده را به گذشته متصل می‌کند. از این جهت، مدرنیته در تضاد با سنت قرار دارد و جامعه مدرن چیزی است که آمده تا سنت را منحل کند (حاجی‌حیدری، متقی‌زاده، ۱۳۹۱، ص ۸۳-۱۴۰).

### ۲. مبانی معرفت‌شناختی گیدنز

گیدنز دستور سنت را در جوامع، امری قطعی و دستوری (یقین‌آور) می‌داند (گیدنز، ۱۳۹۴، ص ۳۵) و معتقد است سنت مفهوم خاصی از استواری و قوام امور (ثبات) را به وجود می‌آورد که به طور معمول عناصر شناختی و اخلاقی را در هم می‌آمیزد. دنیا چنین است که هست؛ چون عملاً همان‌طور است که باید باشد (همو، ۱۳۸۵، ص ۷۶)؛ برخلاف عصر مدرن که نوعی نظم جدید را شکل داده و شک، یکی از وجوه فراگیر عقل نقاد امروزی است که به عمق زندگی روزمره نفوذ کرده است و تجدد، اصل شک بنیادین را نهادینه کرده است (همان، ص ۸۷).

### ۳. مبانی انسان‌شناختی گیدنز

گیدنز انسان را در قیاس با نامتناهی بودن زمان، موجودی متناهی می‌داند و می‌گوید: «ما جزئی از دنیای طبیعی هستیم و با این حال به‌عنوان موجوداتی خودآگاه و باخبر از فانی بودن خویش، در خارج از آن دنیا قرار داریم». به باور گیدنز مرگ انسان از دیدگاه زیست‌شناختی تقریباً مسئله‌ای ندارد و به عبارت ساده توقف وظایف فیزیولوژیک بدن در میان است (همان، ص ۷۷)

گیدنز انسان را دارای قدرت دخل و تصرف در جهان اجتماعی، عمل وی را تغییردهنده جهان و روابط اجتماعی، و ساخت و عامل را انعکاسی از دوروی یک سکه می‌داند (ریترز، ۱۳۸۲، ص ۶۰۱). کنش‌های انسانی نیز متأثر از ساختار جوامعی هستند که انسان‌ها در آن زندگی می‌کنند (تنهایی، ۱۳۸۷). این کنش‌ها تابع انگیزش‌ها هستند و انگیزش‌ها اگرچه شاید ناآگاهانه باشند، نقش مهمی در کردار انسانی دارند (حاجی‌حیدری، ۱۳۸۸، ص ۹۹). در این نگاه، عاملیت یک خصیصه نسبی است و افراد به مقدار مهارت، استعداد و جایگاهشان در نظام اجتماعی، می‌توانند عامل باشند و گاهی عاملیت آنها در حد تفسیر دلخواه از واقعیت است (لکزایی، ۱۳۸۹، ص ۷۵-۹۴؛ به نقل از: گیدنز، ۱۳۸۳، ص ۱۳۸).

گیدنز درباره هویت انسانی نیز معتقد است «خود» تنها درون تاریخ معنا می‌یابد و در اینجا تاریخ باید به‌مثابه زمانمندی رویه‌های انسانی درک گردد وی معتقد است برخلاف جوامع سنتی که هویت توسط سنت‌ها شکل می‌گیرد، در جوامع مدرن هویت شخصی چیزی نیست که در نتیجه تداوم کنش‌های اجتماعی فرد به او تفویض شده باشد، بلکه فرد باید آن را به‌طور مداوم و روزمره ایجاد، و در فعالیت‌های بازتابی خویش از آن حفاظت و پشتیبانی کند (گیدنز، ۱۳۸۵، ص ۸۱).

### بررسی انتقادی مفهوم سنت در اندیشه گیدنز

سنت از نظر ریشه‌شناختی صرفاً به معنای آن چیزی است که منتقل شده است. همین رویکرد در آثار سنت‌گرایان در غرب نیز به‌وضوح دیده می‌شود رویکرد سنت‌گرایی در غرب مسیحی، بر پایه تقابل با تجدد و تعامل با سنت شکل گرفته است. مطابق این دیدگاه، سنت یکی از سه دوره سنت، تجدد (مدرن) و فراتجدد (پست‌مدرن) زندگی بشر است. از دیدگاه سنت‌گرایان، دوران سنتی، دورانی است که در آن، دین، یکی از ارکان فرهنگ و تمدن و علم است و انسان سنتی انسانی است که با دین پیوند دارد. دوران تجدد، در مقابل دوران سنت است و بسیاری از اصول آن، از جمله استقلال از دین و محدود شدن دین به زندگی شخصی انسان‌ها، در برابر اصول سنت قرار می‌گیرد. دوران فراتجدد واکنشی است در برابر دوران تجدد و به نقد اصول آن می‌پردازد (حسن‌زاده، شیخ، ۱۳۹۵، ص ۷۰).

اساس عقیده مسیحی، به‌ویژه کاتولیک‌ها این است که خداوند در یک زمان تاریخی معین، در یک فعل «خبر دادن از خود» در قالب عیسای مسیح بر انسان‌ها ظاهر شده و درباره آنها داوری نهایی کرده



و آنها را آرمزیده و از فنا نجات داده است. این حادثه به صورت گزارش‌های ایمانی شاهدان، به نسل‌های بعدی منتقل گردیده و این انتقال باید دائم استمرار یابد. به نوعی سنت مستمر دینی- تاریخی در هر عصر، فهم مسئله خیردادن خداوند از خود توسط مسیح است و این امر تنها به صورت فهم سنت تاریخی مستمر ممکن می‌شود. بدین‌گونه ایمان و الهیات مسیحیت، صدرصد به استمرار بدون انقطاع یک سنت دینی- تاریخی- زبانی وابسته است.

سنت در غرب مفهوم آنتروپولوژیک و جامعه‌شناختی دارد. در آنتروپولوژی گفته می‌شود انسان شدن، از طریق سنت‌مند شدن آغاز می‌شود و در طی سنت‌مند شدن است که انسان علاوه بر سرمایه‌ها و توانایی‌های ارثی بیولوژیک، سرمایه‌ها و توانایی‌های جدیدی کسب می‌کند، دانش و حکمت می‌اندوزد و فرهنگ را می‌سازد، ارتباطات و بافته‌های زندگی مشترک را به وجود می‌آورد، گذشته را حفظ، و آن را به آینده منتقل می‌کند؛ بدین‌گونه پیشرفت می‌کند. در پرتو سنت است که انسان تاریخی زندگی می‌کند. بدون سنت، تاریخ وجود ندارد و بدون تاریخ و سنت، انسان نمی‌تواند از مرحله زندگی بیولوژیک فراتر رود و به صورت موجود فرهنگی تحقق یابد.

در کنار سنت و تاریخ، زبان نقش مهمی ایفا می‌کند. نقش زبان، استمرار و انتقال تاریخی سنت است. تمام محتوا و شکل سنت، در واقع با زبان حفظ می‌شود. به نوعی زبان حافظ سنت است و به وسیله زبان تمام توان‌ها و تجربه‌ها و دیده‌ها، موقعیت‌ها، و پیشرفت‌های زندگی، برای آیندگان بازگو می‌شود.

پس سنت با قید تاریخی بودن و زبانی بودن، شکل‌های زندگی معنوی را به ما می‌رساند که بدون آنها ما در مرحله قبل از زندگی انسان فرهنگی، یعنی در مرحله بیولوژیک باقی می‌مانیم و این‌چنین زندگی انسانی ما در هر مرحله، مدیون تکون و استمرار سنت الهی است و وقتی مشروعیت معرفتی و نقش حیاتی‌شان از دست رود، بحران سنت و هویت به وجود می‌آید (مجتهد شستری، ۱۳۷۵، ص ۶۵-۷۰).

بنابراین با پیدایش عقل خودبنیاد و مستقل فعلی غربی، سنت غرب نقادی می‌شود. بدین‌گونه در مغرب‌زمین مسئله‌ای به نام رویارویی سنت و تجدد در معنای آنتروپولوژیک آن شکل می‌گیرد.

بنابراین سنت به مفهوم غربی در دین اسلام مطرح نیست؛ چراکه اساساً ایمان و باورهای فرد مسلمان، وابسته به امر تاریخی و زبانی نیست و فهم دین نیز مستلزم و وابسته به فهم گذشتگان از دین نیست. همچنین در اسلام نه تاریخ نجات و نه کلیسا مطرح است، و نه حامل و بستر تاریخی این نجات مورد توجه است و نه نزول وحی به معنای ظهور خداوند است (همان). آنچه در جوامع اسلامی مطرح است، بحث رابطه سنت با توسعه است و تقابل سنت و تجدد، حادثه‌ای مخصوص مغرب‌زمین است (همان).

در اندیشه‌گیدنز تاریخ از گروه‌های شکار آغاز می‌شود؛ درحالی‌که مطابق اندیشه دینی و اسلامی،

زمان با خلقت جهان آغاز می‌شود و تا زمان لایتناهی سیر مشخصی را طی می‌کند. همچنین زمانمندی و تاریخ در درون هستی انسان تعبیه شده است و موقعیت تاریخی از خارج بر او اعمال نمی‌گردد. هر فرد یا پدیده‌ای به مقتضای سعه وجودی خویش، قدرت کنشگری می‌یابد و ظرفیت‌های آن، فارغ از تاریخی بودن یا نبودن، درون ذات وی نهفته است (درخشه، مسرور، ۱۳۹۸، ص ۲۹-۵۱).

زمان در اندیشه گیدنز انقطاع‌پذیر است و به گفته وی، یک بار انقطاع صورت گرفت و ممکن است در آینده این امر تکرار شود؛ اما در اندیشه اسلامی، انقطاع زمان شکل نگرفته و تا به امروز تداوم یافته است و پایانی هم برای آن متصور نیست؛ چراکه زمان، تداوم خلقت است و مرگ، پایان هستی نیست. برخلاف تصور گیدنز که مرگ انسان را به نوعی خروج وی از زمان می‌داند، در نگرش دینی، مرگ ورود انسان به عالمی دیگر، و شروع زندگی در جهان بعدی است.

گیدنز جامعه گذشته و سنتی را حاصل تداوم سنت‌ها، و جامعه مدرن را جایگزین جامعه سنتی می‌داند که بر مبنای دو مفهوم «اعتماد و مخاطرات» تداوم می‌یابد؛ اما در نگاه دینی، سنت موجب تداوم جامعه نیست، بلکه این فیض الهی است که همیشه جریان دارد و جریان فیض الهی مطابق سنت‌های الهی، ثابت و استوار و تغییرناپذیر است و آینده نیز شبیه گذشته با سنت‌های الهی پیش خواهد رفت (همان).

در تعریف مدرنیته از سنت، سنت در برابر تجدد قرار می‌گیرد و از اندام آن مرگ می‌بارد؛ فرسودگی، قالب آن است و کهنگی از آن استشمام می‌شود و دوام و استمرار و قداست نیز عارضه‌ای است که به اصرار پیروان، بر آن تحمیل می‌شود. در تعاریف مدرن، سنت همان چیزی است که مربوط و متعلق به گذشته است. چیزی که در گذشته سنت نبوده است، از ظرف خود عدول کرده و دوام آورده و الان تبدیل به سنت شده است. به نوعی سنت لاشه و نعش رفتار است و رفتار تا زمانی زنده است که در ستیز با محیط و عوامل ناسازگار، به قوت اندیشه و ابداع شکل می‌گیرد؛ این‌گونه رفتار سنت نیست، اما همان رفتار زنده وقتی به دلیل انس ذهنی عاملان به آن به شکل قالب زندگی درمی‌آید؛ تحرک و پویایی خود را از دست می‌دهد و حتی خود به صورت هدف و آرمان درمی‌آید و تبدیل به سنت می‌شود (پارسانیا، ۱۳۹۴، ص ۲۱). دیدگاه‌های دورکیم، مارکس، فروید، گیدنز و... همگی منشعب از این نوع تلقی‌اند.

سنتی که گیدنز از آن یاد می‌کند، به معنای شیوه‌ای از رفتار و کرداری است که دارای پیشینه است و در اثر تکرار و ممارست، به صورت مهارت‌های مستقر و عمیق، در ذهنیت مشترک جامعه رسوب می‌کند. زمینه معرفتی آن نیز چیزی جز یک شناخت حسی-عاطفی نیست که در اثر ممارست و تکرار عمل، پدید می‌آید. در مقابل این تعریف از سنت، مفهوم تجدد قرار دارد که با واقعیت متحول و متغیر انسان و جهان همساز است و در نهایت نیز بر سنت‌ها غالب می‌آید (پارسانیا، ۱۳۹۴، ص ۲۱). این تعریف از سنت، با هستی‌شناسی مادی، معرفت حسی (آمپرسیسم<sup>۱</sup>) و دانش تجربی سازگار است؛



به گونه‌ای که هر واقعیتی را که در قالب گزاره‌های متافیزیکی و غیرتجربی بیان شود، انکار می‌کند یا بی‌معنا می‌داند (مقدمی، ۱۳۹۲، ص ۳۵)؛ چون کسانی که از معرفت عقلی و شهودی بی‌بهره‌اند، علم را تنها در محدوده گزاره‌های محسوس و ابطال‌پذیر می‌بینند و از سنت، جز قالب آن را مشاهده نمی‌کنند (همان).

وقتی سنت متأثر از ذهنیت تجسم‌یافته انسانی و دور از واقعیت تعریف شد، طراوت خود را از دست می‌دهد و تسلیم گذشت زمان شده، مندرس می‌گردد. این سنت همان سنتی است که در تلقی جامعه‌شناسی مرسوم از آن صحبت می‌شود (همان).

اما تعریف سنت در قرآن کریم، غیر از آن چیزی است که جامعه‌شناسان تعریف کرده‌اند. این واژه در قرآن کریم در مقام تبیین روابط میان پدیده‌ها و پدیدآور، و تشریح قانونمندی جامعه و تاریخ و کیفیت عملکرد آن به کار رفته است و سنت‌دار بودن یک پدیده به معنای قانونمند بودن آن است و از نیروی روشنگری علمی، تبیین و تشریح ایدئولوژیک فوق‌العاده برخوردار است (همان، ص ۳۶). ویژگی‌هایی که قرآن کریم برای سنت مطرح می‌کند، عبارت‌اند از:

۱. فراگیری و تخلف‌ناپذیری: «مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا» (احزاب: ۳۸).

۲. تبدیل‌ناپذیری و تحویل‌ناپذیری: «فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَحْوِيلًا» (فاطر: ۴۳).

۳. تأییدکننده اصل و اراده انسان: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يَغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» (رعد: ۱۱).

۴. صلاح‌اندیشی: «مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِي وَمَنْ يُضِلِّ وَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ» (اعراف: ۱۷۸).

بنابراین سنت از نگاه قرآن کریم اولاً وحی یا الهام الهی است؛ ثانیاً رحمتی الهی است؛ ثالثاً روشی است که خداوند آن را به منزله ریسمان صعود انسان به عالم ملکوت نازل کرده تا از آن طریق، انسان حقایقی را که در قالب وحی نازل شده، در خود محقق کند. همچنین نه فقط در آرا و عقاید، بلکه در همه ابعاد وجودی انسان تجسم می‌یابد (مقدمی، ۱۳۹۲، ص ۳۷).

با این وصف، سنت در نگاه دینی، حقیقتی آسمانی، الهی و مقدس، و واقعیتی پرنشاط و زنده دارد و مجرای زندگی و حیات و مسیر مستمر افاضات متجدد و متحولی است که همواره نو و تازه است (پارسانیا، ۱۳۹۴، ص ۲۰). «این سنت با حفظ خصوصیات یادشده، از دوام، ثبات و استمرار زمانی برخوردار است. در مواردی هم که تغییر زمانی را می‌پذیرد، همچنان از چهره‌ای ازلی، باطنی و ابدی بهره‌مند می‌باشد؛ اما در تعریف مدرن، از همه اندام سنت، مرگ، فرسودگی و کهنگی استشمام می‌شود؛ دوام و استمرار و قداست نیز عارضه‌ای است که به اصرار پیروان بر آن تحمیل می‌شود» (همو، ۱۳۹۲، ص ۲۱).



همچنین به دلیل اینکه سنت از دل شهود می‌جوشد و در امتداد یقین، تا نازل‌ترین مرتبه آن که همان یقین عملی و مفهومی است، تداوم می‌یابد، زمانی زوال سنت آغاز می‌شود که این «یقین» از آن گرفته شود؛ از آن پس، جز قالبی از آن باقی نمی‌ماند و قالب سنت، تبدیل به لاشه بی‌روح آن می‌شود که بیشتر بر یک عادت اجتماعی متکی است (پارسانیا، ۱۳۹۴، ص ۳۵).

همان‌گونه که بیان شد، سنت در این نگاه دینی، متکی بر عادت نیست تا در برابر هر کار بدیع و نو مقاومت کند، بلکه قانون، شریعت و حکم الهی است و تنها در برابر بدعت می‌ایستد. سنت با تجدد قرین است، همواره محتوایی نو را عرضه می‌کند و با آن گرد گُهنگی را می‌زداید؛ زیرا در عین آنکه سازمان معیشت است، راه و مسیر ملاقات و دیدار با خداوند نیز محسوب می‌شود. دیدار الهی با تجلیات نامحدود و غیرمتناهی آن حاصل می‌شود. در ثانی، در تجلی خداوند هرگز تکرار وجود ندارد. بنابراین سنت در صورتی با تجدد ناسازگار است که تجدد، مصداق بدعت باشد؛ زیرا بدعت به قانون و کاری گفته می‌شود که ریشه در دریافت و شهودی الهی نداشته باشد یا آنکه با اراده تشریحی خداوند مطابق نباشد (همان، ص ۳۶)؛ برخلاف بدعت که صراط حقیقت نیست، بلکه راه ضلالت و گمراهی است؛ به همین دلیل با نفرت قرین است و تاب و تحمل هیچ نوع ثبات و دوامی را ندارد؛ اگر نشاط و سُروری هم داشته باشد، در گریز مدام از آن است. این نوع از گریز، همان نوع از تجدد و تنوع‌طلبی است.

با این وصف، سنت، حقیقتی زنده و پویاست که بات و استمرار آن به سبب ارتباط محکم و استوارش با عالم قدسی و لاهوتی است؛ امری فراتاریخی است که در محدوده زمان و مکان نمی‌گنجد؛ به گونه‌ای که حتی هنگامی که هیچ‌کس به سنت عمل نکند یا رویه و عادات جامعه برخلاف آن باشد یا در موردی که برای نخستین بار به آن عمل می‌شود، باز هم سنت نامیده می‌شود (همان، ص ۳۱). در این نگاه، سنت امری کهنه و قدیمی نیست؛ حتی هر سنت در بدو پیدایش خود، امری متجدد و نوین است که در جریان تحولات و تبدلات مستمر اجتماعی و تاریخی، رخ نموده است (همان، ص ۳۸).

در این نگاه، سنت و دین، با هم نسبت نزدیکی دارند. سنت، حیات و دوام خود را از دین به دست می‌آورد. هرگاه آگاهی و معرفت دینی، ارزش خود را از دست بدهد، سنت نیز از حیات و نشاط ساقط می‌گردد (همان، ص ۲۴). همچنین سنت، شیوه‌ای از زندگی و رفتار است که بر اساس آن، اصلاح معاش و معاد و فلاح و رستگاری انسان به دست می‌آید و عقل به‌تنهایی عهده‌دار شناخت آن نیست، بلکه وحی و شهود دینی نیز در تبیین آن دخیل‌اند (همان، ص ۳۰).

در نگاه دینی، بازاندیشی سنت، همان تجلی پروردگار است که هرگز تکرار در آن راه ندارد. سالکی که از طریق سنت به وصال نائل می‌شود، در عمل به سنت، علی‌رغم صورت ظاهراً یکسان آن، هرگز دیدار واحد ندارد و تکرار در آن راه ندارد (همو، ۱۳۹۲، ص ۴۰). کسانی که سنت را با نگاه دینی



تعریف می‌کنند، تعریف مدرنیته از سنت را فقط شایسته جسم و ظاهر سنتی می‌دانند که روزگاری حیات و زندگی داشته و اینک از روح و جان خود که همان یقین و شهود است، دور مانده است (همو، ۱۳۹۴، ص ۳۵).

### جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

با بررسی اندیشه آنتونی گیدنز، دیدگاه ایشان در باب سنت، تبیین، و با اندیشه اسلامی محک زده شد. در پایان و در مقام نتیجه‌گیری می‌توان نکات ذیل را بیان کرد:

۱. در باور گیدنز، به دلیل نفی متافیزیک و اهتمام نداشتن به جهانی فراتر از جهان مادی، کلیت هستی حول زمان و مکان می‌چرخد و مرگ انسان پایان خط تلقی می‌شود. به همین دلیل، انسان واضع سنت تلقی می‌شود؛ اما در نگاه دینی، سنت الهی محدود به زمان و مکان نیست.

۲. برخلاف ادعای گیدنز، «خود» به‌عنوان پروژه‌ای بازاندیشانه، سابقه‌ای طولانی در تاریخ دارد. از حدود قرن دوازدهم میلادی وجود داشته است و چیز جدیدی نیست (گیدنز، ۱۳۸۴، ص ۵۱).

۳. در نگاه گیدنز، راه رسیدن به مدرنیته، مقید به حذف سنت است؛ چراکه سنت، لاشه رفتار و فاقد معنا، و تکرار آن از روی عادت است (زائری، ۱۳۹۲، ص ۱۶۱). در مقابل، سنت‌گرایان خیر را ذاتی سنت، و شر را عارض بر آن، و شر را ذاتی مدرنیته، و خیر را عارضی می‌دانند (محمدی، ۱۳۸۹، ص ۱۲۳). در اندیشه دینی نوعی خوش‌بینی بر رفتار انسان حاکم است. فطرت انسانی ذاتاً طالب خیر است و گرایش به شر از تأثیرات اجتماعی است که بر او عارض می‌شود. در این مورد، تفاوتی میان انسان سنتی با مدرن وجود ندارد.

۴. گیدنز تمایزی میان سنت دینی و غیردینی قائل نیست. او سنت را با اخلاق و ارزش‌های اخلاقی یکی می‌داند و بر حفظ سنت‌ها به‌عنوان میراث اخلاقی و اجتماعی و فرهنگی تأکید می‌کند؛ درحالی‌که در نگاه دینی عمل دین‌دار به سنت، ریشه در اعتقاد او به صدق و راستی قضایا و گزاره‌هایی دارد که از اصول دین حکایت می‌کنند.

۵. یقین مهم‌ترین دستاورد سنت دینی و روح آن است. اگر این روح از کالبد سنت جدا شود، عادت باقی می‌ماند (طشت زر و دیگران، ۱۳۹۱، ص ۹۱). اگر دین‌دار در ارزش علمی گزاره‌ها تردید داشته باشد، عمل او به سنت و تشبه او به رفتار دین‌داران، عمل و رفتاری ظاهری و بدون روح به حساب می‌آید (پارسانیا، ۱۳۹۴، ص ۷۸)؛ اما روح حاکم بر سنت اجتماعی و مدرنیته، تردید و شک است.

۶. گیدنز هویت را با نقش‌های اجتماعی افراد پیوند می‌زند و انسان مدرن را به‌گونه‌ای تعریف می‌کند که هر لحظه با بازاندیشی «خود» به حفظ هویت خویش اهتمام می‌ورزد؛ اما در نگرش دینی، هویت انسان منحصراً اجتماعی نیست و فراتر از آن تعریف می‌شود.

۷. گیدنز از جاکندگی را سرنوشت محتوم انسان معاصر می‌داند؛ حال آنکه سنت‌های دینی کهنه





نمی‌شوند و سنت الهی بر اداره و تدبیر هستی بر عدم تبدیل و تحویل آنهاست: ﴿فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا﴾ (فاطر: ۴۳).

۸. از نگاه گیدنز آینده بشر، مبهم و همراه با شک و تردید و تاریکی است. زندگی در آن، مانند سوار شدن بر گردونه بی‌مه‌ار است؛ اما در نگاه دینی، آینده انسان بر روی کره زمین، شفاف، روشن و بدون ابهام است: ﴿أَنَّ الْأَرْضَ يَرْثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾ (انبیاء: ۱۰۵).

۹. از تأکید گیدنز بر مفهوم ازجاکنندگی چنین برداشت می‌شود که در دوره‌های قبل از مدرنیته همه جوامع بشری بر اساس سنت‌های خویش اداره می‌شدند و از سنت اجتماعی واحدی تبعیت می‌کردند و هیچ‌گونه رفتار و کردار جدیدی که دیگران آن را بدعت یا نوگرایی یا سنت‌شکنی تلقی کنند، وجود نداشته است. این برخلاف شواهد تاریخی است و زندگی انسان‌ها در طول تاریخ با فراز و فرود و مخاطرات طبیعی و اجتماعی فراوانی همراه بوده است.

۱۰. جریان مدرنیته (تجددگرا) و سنت‌گرا دو برهه تاریخی و دو مفهوم اعتباری و نسبی هستند که در بستر زمان شکل گرفته و به‌شدت سیال هستند و دو حقیقت مطلق نیستند؛ اما سنت دینی، دسته‌ای از حقایق مطلق در جهان هستی است و حقیقت بودن آنها وابسته به زمان و مکان نیست (مقدمی، ۱۳۹۲، ص ۶۴).

در نهایت، روشن شد که سنت دارای دو مفهوم اجتماعی و دینی است. سنت دینی منشأ و سرچشمه شریعت است و از دوام، ثبات و استمرار زمانی برخوردار است و با تجدد به معنای نو شدن و تازه شدن تضادی ندارد و نقطه مقابل آن بدعت است؛ در مواردی هم که تغییر زمانی را می‌پذیرد، همچنان از چهره‌ای ازلی، باطنی و ابدی بهره‌مند می‌باشد. بنابراین هنگامی که گفته می‌شود اسلام با نوآوری مخالف نیست و بر خلاقیت و نوآوری تأکید دارد، مراد همان رویکرد دینی است که بر فطرت انسانی انطباق دارد. با این وصف، بین سنت به معنای دینی با مدرن شدن به معنای نو شدن و روزآمدی، تضاد بنیادین و نظری وجود ندارد، بلکه مدرن شدن به معنای غربی شدن است که منجر به انقطاع و حذف سنت دینی و هویت افراد و جوامع می‌شود و انسان‌ها را از عرصه یقین به وادی شک و تردید می‌کشاند. علت ستیز تجدد و مدرنیته با سنت، پیدایش و بروز دیدگاه معرفتی نوینی است که به‌غلط در دنیای معاصر شکل گرفته است.



## منابع

### قرآن کریم.

۱. اصطباری، امیرحسین، ۱۳۸۶، «تاچریسم، بلریسم و راه سوم»، یادداشت شهروند، تیرماه، شماره ۶، ص ۱۰.
۲. ایزدی اودلو، عظیم، ۱۳۸۸، «آنتونی گیدنز- مدرنیته واپسین»، کیهان فرهنگی، بهمن و اسفند، شماره ۲۸۰، ص ۲۹-۳۱.
۳. بهشتی راد، مهدی، ۱۳۹۵، «نقد نظریه فرهنگی گیدنز»، مطالعات تحول در علوم انسانی، سال چهارم، شماره ششم، ص ۸۲-۱۰۲.
۴. پارسا، حمید، ۱۳۹۰، روش‌شناسی انتقادی حکمت صدرایی، قم، کتاب فردا.
۵. \_\_\_\_\_، ۱۳۹۲، «نظریه و فرهنگ، روش‌شناسی بنیادین تکوین نظریه‌های علمی»، راهبرد فرهنگ، شماره ۲۳، ص ۷-۲۸.
۶. \_\_\_\_\_، ۱۳۹۴، سنت، ایدئولوژی، علم، ج ۴، قم، بوستان کتاب.
۷. تنهایی، حسین، ۱۳۸۷، «بررسی تحلیلی خاستگاه نظری و تاریخی نظریه گیدنز»، فصلنامه تخصصی جامعه‌شناسی، سال چهارم، شماره اول.
۸. جلالی پور، محمدرضا، ۱۳۸۴، آشنایی با آرا و آثار گیدنز (مقدمه کتاب چشم‌اندازهای جهانی نوشته آنتونی گیدنز)، تهران، طرح نو.
۹. حاجی حیدری، حامد، ۱۳۸۸، آنتونی گیدنز؛ مدرنیته. زمان. فضا، تهران، انتشارات اختران.
۱۰. \_\_\_\_\_، ۱۳۸۹، «جمع‌بندی و نقادی تلقی نهادی آنتونی گیدنز از مدرنیته»، مجله بازتاب اندیشه، شماره ۳۰.
۱۱. حاجی حیدری، حامد، علی متقی‌زاده، ۱۳۹۱، «بازسازی الگوی بازانديشي گيدنز بر مبنای مواضع اخير او راجع به سنت»، فصلنامه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، دوره اول، شماره ۳، ص ۸۳-۱۴۰.
۱۲. حسن‌زاده، صالح؛ مهدی شیخ، ۱۳۹۵، «رابطه سنت‌گرایی با معرفت دینی»، فصلنامه فلسفه و کلام اسلامی، آینه معرفت، دانشگاه شهید بهشتی، تابستان ۱۳۹۵، شماره ۴۷، ص ۶۱-۸۶.
۱۳. خانیکي، هادی، ۱۳۹۲، «جهانی شدن و ارتباطات؛ زمینه‌ها و چشم‌اندازهای نظری»، فصلنامه مطالعات راهبردی سیاستگذاری عمومی، شماره ۱۳، ص ۶-۳۳.
۱۴. درخشه، جلال، محمد مسرور، ۱۳۹۸، «مطالعه تطبیقی آراء صدرالمآلهین و آنتونی گیدنز پیرامون زمان»، حکمت معاصر، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال دهم، شماره اول، ص ۲۹-۵۱.
۱۵. ریترز، جرج، ۱۳۸۹، مبانی نظریه جامعه‌شناختی معاصر و ریشه‌های کلاسیک آن، ترجمه شهناز مسمی‌پرست، تهران، ثالث.
۱۶. زائری، قاسم، زینب اعلمی، ۱۳۹۲، «بررسی جهان‌مفهومی سنت در اندیشه امام خمینی»، مجله نظریه‌های اجتماعی متفکران مسلمان، دوره ۳، شماره ۲.



۱۷. سلیمی، حسین، ۱۳۹۲، نظریه‌های گوناگون درباره جهانی شدن، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
۱۸. شایان‌فر، علیرضا، ۱۳۸۰، *دایرة‌المعارف تطبیقی علوم اجتماعی*، ج ۲، تهران، نشر کیهان.
۱۹. طشت‌زر، فریبا، حسین حیدری، جواد روحانی رصاف، ۱۳۹۱، «دین و مدرنیته از نگاه آنتونی گیدنز»، *پژوهشنامه ادیان*، شماره ۱۱، ص ۹۱-۱۱۶.
۲۰. عادل، عبدالعلی، ۱۳۹۵، «ارزیابی نظریه گیدنز، در باب دین و دنیوی شدن براساس مبانی اسلامی»، *اسلام و مطالعات اجتماعی*، سال سوم، شماره چهارم، ص ۱۳۲-۱۵۵.
۲۱. فاضلی، نعمت‌اله، ۱۳۸۷، *مدرن یا امروزی شدن فرهنگ ایران*، ج ۱، تهران، نشر پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
۲۲. فیلیپ دانیل، اسمیت، ۱۳۸۷، *درآمدی بر نظریه فرهنگی*، ترجمه حسن پویان، تهران، دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
۲۳. کرم‌الهی، نعمت‌اله، روح‌الله دهقانی، ۱۳۹۳، «روش‌شناسی بنیادین نظریه فرهنگی استوارت هال با رویکرد انتقادی»، *فصلنامه دین و سیاست فرهنگی*، شماره ۳، ص ۱۳۱-۱۵۵.
۲۴. گیدنز، آنتونی، ۱۳۸۳، *چکیده آثار گیدنز*، با ویراستاری فیلیپ کسل، ترجمه حسن چاووشیان، تهران، ققنوس.
۲۵. \_\_\_\_\_، ۱۳۸۴، *چشم‌اندازهای جهانی*، ترجمه محمدرضا جلالی‌پور، تهران، طرح نو.
۲۶. \_\_\_\_\_، ۱۳۸۵، *تجدد و تشخیص*، ترجمه ناصر موفقیان، تهران، نشر نی.
۲۷. \_\_\_\_\_، ۱۳۹۴، *پیامدهای مدرنیته*، ترجمه محسن ثلاثی، ج ۸، تهران، نشر مرکز.
۲۸. \_\_\_\_\_، ۱۳۸۲، *فراسوی چپ و راست*، ج ۱، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، نشر علمی.
۲۹. لکزایی، شریف، ۱۳۸۹، «مبانی اندیشه آنتونی گیدنز: نظریه‌پرداز ساخت‌یابی»، *فصلنامه رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی*، زمستان ۱۳۸۹، شماره ۲۴، ص ۷۵-۹۴.
۳۰. مارش، دیوید، جری استوکر، ۱۳۷۸، *روش و نظریه در علوم سیاسی*، ج ۶، ترجمه امیرمحمد حاجی‌یوسفی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۳۱. مجتهد شبستری، محمد، ۱۳۷۵، «مفهوم سنت برای مسلمانان، نگاه دینی یا آتروپولوژی»، *مقالات و بررسی‌ها*، دفتر ۵۹-۶۰، ص ۶۵-۷۰.
۳۲. محمدی، عبدالله، ۱۳۸۹، «مبانی نقد مدرنیته در اندیشه سید حسین نصر»، *مجله معرفت*، اسفند، شماره ۱۵۹، ۱۲۳-۱۳۰.
۳۳. مقدمی، محمدتقی، ۱۳۹۲، *سنت و مدرنیته در بیان اندیشمندان معاصر*، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمته‌الله.
۳۴. نصر، سیدحسین، ۱۳۸۰، *معرفت و معنویت*، ترجمه انشاءالله رحمتی، تهران، دفتر پژوهش و نشر سهروردی.
35. Beck, U., Giddens, A., & Lash, S. (1994). *Reflexive modernization: Politics, tradition and aesthetics in the modern social order*. Stanford University Press.

36. Giddens, A. (1984). *The constitution of society: Outline of the theory of structuration*. University of California Press.
37. Giddens, A. (1990). *The consequences of modernity*. Cambridge: Polity.
38. Giddens, A. (1991). *Modernity and self-identity: Self and society in the late modern age*. Stanford university press.
39. Giddens, A. (1994). *Beyond left and right: The future of radical politics*. Stanford University Press.
40. Giddens, A. (2005). *Global perspectives*. Translated by: Jalaeipour, Hamid Reza, Tarh-e-No Publication.
41. Giddens, A. (2013). *The consequences of modernity*. John Wiley & Sons.
42. Gyekye, K. (1997). *Tradition and modernity: Philosophical reflections on the African experience*. Oxford University Press.
43. Marsh, D., & Stoker, G. (Eds.). (1995). *Theory and methods in political science* (p.115). London: Macmillan.